

پشت پرده رمان «دنیای قشنگ نو» چه خبر است؟

مراقب باشید «تمدن» نخورید

حسام آبنوس

روزنامه‌نگار

«دنیای قشنگ نو» یا با توجه به ترجمه‌ای که شهید سیدمرتضی آوینی برای این کتاب به کار می‌برد «دنیای متهور نو» عنوان رمانی است از نویسنده انگلیسی آلدوس هاکسلی که سال ۱۹۳۲

منتشر شده و تصویرگر جهان در سال‌های ۲۴۰۰ میلادی است، سال‌هایی که نویسنده از آن با عنوان «بعد از فرد» یاد می‌کند. فرد در اینجا منظور «هنری فرد» کارآفرین و مخترع آمریکایی است که مالک کارخانه خودروسازی فرد بوده است. او مخترع خط تولید صنعتی است که نخستین بار با هدف تولید خودروی ارزان قیمت خط تولید را به کار گرفت. او نه تنها انقلابی در صنعت اروپا و آمریکا ایجاد کرد، بلکه چنان تأثیری بر اقتصاد و جوامع قرن بیستم ایجاد کرد که آن را «فردیسم» نامیدند. به همین خاطر هاکسلی تاریخ دنیایی که متصور شده را «بعد از فرد» در نظر گرفته و با طنز جالبی عبارت «یا فرد» را در زبان شخصیت‌های داستانش قرار داده تا اشاره کند چه کسی خدای این دنیای جدید است!

به بهانه سالروز شهادت سیدمرتضی آوینی مروری بر این رمان که آوینی مقاله مفصلی با عنوان «بشر در انتظار فردایی دیگر» نوشته (منتشر شده در کتاب فردایی دیگر، نشر واحة) و ارجاعات بسیاری به این کتاب داده، داشته‌ایم. رمانی که همان‌طور که اشاره شد تصویرگر انسان در روزگار «عصر جدید» است. روزگاری که خدا در آن «همیشه غایب» است و طوری ترویج می‌شود که این «خدای صدها سال پیش» است و با «تمدن» مخالف است تمدنی که مساوی است با «ماشینیزم، طب علمی و خوشبختی همگانی» و نسبتی با انسان ندارد.

در صفحات ابتدایی تصویر دنیای جدید را خواننده به تماشا می‌نشیند و همه چیز بر وفق مراد گردانندگان این عالم جدید است تا آنجا که یک عنصر نامطلوب که «وحشی» خوانده می‌شود وارد دنیا متمدن و صنعتی می‌شود. از آنجاست که چالش‌های گردانندگان و بازبان آغاز می‌شود. در این دنیا اصالت با مصرف بیشتر است و هر چیزی که بخواهد مصرف را کاهش دهد نامطلوب تلقی می‌شود؛ «آنها با آنچه روان‌شناسان معمولاً نفرت «غریزی» از کتاب و گل می‌گویند، بار می‌آیند... بچه‌ها در تمام عمر از شر کتابخوانی و گیاه‌شناسی در امان می‌مانند... نباید اجازه داد افراد طبقه پایین وقت جامعه را با کتاب تلف کنند و این‌که همیشه این خطر وجود دارد که مطالعه کردن بعضی از انعکاس‌هایشان را به نحو نامطلوبی نامشروط کند... اگر بچه‌ها را وادار می‌کنیم که با دیدن گل سرخ جیغ بکشند، به دلایل سیاست کاملاً اقتصادی است. در گذشته نه چندان دور گاماها، دلتاها و حتی اپسیلون‌ها طوری شرطی می‌شدند که گل‌ها را دوست بدارند؛ گل‌ها را به طور اخص و طبیعت وحشی را به طور اعم. هدف این بود که ترغیب بشوند در هر فرصت مناسب به اطراف و اکناف مملکت بروند و به این ترتیب وادار بشوند وسایل حمل و نقل را مصرف کنند. پامچال‌ها و مناظر یک عیب عمده دارند: این‌که بیهوده‌اند. عشق به طبیعت که نمی‌تواند هیچ کارخانه‌ای را بگرداند. باری، غرض این بود که عشق به طبیعت در میان طبقات پایین منسوخ شود؛ عشق به طبیعت منسوخ شود، اما نه تمایل به مصرف وسایل حمل و نقل. چون بالاخره باید مرتباً به گوشه و کنار میهن می‌رفتند، ولو این‌که از آن نفرت

داشته باشند. مشکل، یافتن دلیلی برای به مصرف رساندن وسایل حمل و نقل بود که از نظر اقتصادی موجه‌تر از صرف علاقه به پامچال و منظره باشد.» می‌بینیم هر چیزی که «مصرف بیشتر» و به دنبال آن «اقتصاد» را به خطر بیندازد «بیهوده» خوانده می‌شود و باید جلوی آن گرفته شود و هر چیزی ولو بیهوده و نفرت‌انگیز اگر به مصرف دامن بزند «موجه» جلوه داده می‌شود. «هیچ وقت تعمیر لباس کار درستی شمرده نمی‌شد. وقتی سوراخ شدند بندازشون دور و نوی آن را بخر تعمیر کردن یک کار ضد اجتماعی است.» مشاهده می‌کنید که مصرف فقط اصالت دارد و تعمیر و نگهداری رفتاری ضد اجتماعی معرفی شده است و چقدر این نمایه مصرف‌گرایی برای ما آشنا و ملموس است.

در دنیای متمدن صنعتی هر چیزی زمانی ارزش دارد که کارکرد داشته باشد. در این دنیا مناسبات بر همین اساس چیده شده و افراد با همان بردگان این جامعه - که نمی‌توان برای آنها لفظ «انسان» به کار برد - تنها زمانی ارزشمند محسوب می‌شوند که کارکرد درست و مدنظر اربابان را داشته و برده خوبی باشند. «دلیلی ندارد حکومت‌های نوتولایتر شبیه گذشته باشند. حکومت چماق و جوخه اعدام، حکومت گرسنگی مصنوعی و حبس دسته جمعی و اخراج دسته جمعی، گذشته از این‌که غیرانسانی است به هزار دلیل کارآمد نیست و در دوران فناوری پیشرفته، کارآمد نبودن ذنب لایغفر است. حکومت توتالایتر به راستی کارآمد حکومتی است که در آن هیأت قدر قدرت رؤسای سیاسی و فوج مدیران اجرایی ایشان اختیاردار جماعت بردگانی باشند که جبر و زور بر آنها ضرورتی ندارد، چرا که عاشق بردگی خویش‌اند. وظیفه واداشتن آنها به دوست داشتن بردگی وظیفه‌ای است که در حکومت‌های توتالایتر کنونی به وزارتخانه‌های تبلیغ و سردبیران روزنامه‌ها و معلمان مدارس سپرده‌اند.» در عصری که بشر پیشرفت‌های بسیاری کرده، اما بی‌انصافی است که گروهی از این مواهب تکنولوژیک بهره‌مند باشند و باید همواره کار کنند تا غذای جوامع فراهم شود. «بی‌انصافی محض است که کارگرها را با استراحت بیش از حد مریض کنیم. در مورد کشاورزی هم همین‌طور است.

ما اگر دلمان بخواهد می‌توانیم هر ذره غذا را به‌طور مصنوعی بسازیم. ولی این کار را نمی‌کنیم. ترجیح می‌دهیم که یک سوم جمعیت را روی زمین مشغول نگه داریم. به خاطر خودشان؛ چون

تامین کردن غذا از زمین بیشتر از کارخانه طول می‌کشد. از این



رمان «دنیای قشنگ نو» و مقاله سیدمرتضی آوینی بر این کتاب را باید خواند تا بهتر با نظری آشنا شد. این کتاب با تمدنی که در آن انسان‌ها ارزشی ندارند مخالف است و آن را آلوده‌کننده انسان معرفی می‌کند: «تمدن خوردم. تمدن مسموم کرد؛ آلوده شدم. خطاکاری خودم را خوردم.» این جملات که در بخش پایانی کتاب آمده تصویر انسان رانده شده از درگاه الهی که به خاطر خوردن میوه ممنوعه، مطرود واقع شده را یادآوری می‌کند



گذشته باید به ثبات فکر کنیم. ما دلمان نمی‌خواهد چیزی را تغییر بدهیم. هر تغییر تهدیدی است نسبت به ثبات.» تنها موضوع ارزشمند در این دنیا ثبات است، بسیاری گفته‌اند که قرن ۲۱ قرن پایان انقلاب‌هاست و ما در این کتاب از زبان یکی از بازبان عالی‌رتبه می‌خوانیم که «هر تغییر تهدیدی است نسبت به ثبات.» تعلق نسبت به موضوعاتی که در انسان ذاتی است در دنیای نو از بین رفته و نه تنها اثری از آن نیست، بلکه امری شرم‌آور و مهوع نشان داده شده است. عشق به مادر، همسر، علاقه به فرزند و میهن از جمله گناهان نابخشودنی در جهان جدید است. «ما توده‌ها را طوری شرطی می‌کنیم که از میهن متنفر باشند، ولی همزمان طوری شرطی‌شان می‌کنیم که به تمام مسابقات قهرمانی میهنی عشق بورزند. در عین حال به صرفات این موضوع هستیم که تمام مسابقات میهنی استفاده از وسایل ساخته و پرداخته را ایجاب می‌کند. پس به موازات مصرف وسایل حمل و نقل، کالاهای صنعتی را هم به مصرف می‌رسانند.» وقتی «وحشی» در سوگ مادرش ناله می‌کند همه تعجب می‌کنند و زبان به شماتت او می‌گشایند؛ زیرا انسان در این دنیا ارزش ندارد، «انگار فرد ارزش این همه‌های و هورا دارد! انگار مرگ چیز وحشتناکی است!»

بردگان دنیای جدید، متمدن و صنعتی شده در اوج تنهایی هستند، ولی احساس تنهایی نمی‌کنند. ماده مخدری به نام «سوما» به صورت روزانه و به‌وفور در دسترس است تا افراد فراموش کنند و خوش باشند. در جایی وقتی به وحشی توصیه می‌شود «سوما» مصرف کند، پاسخ می‌دهد: «ترجیح می‌دهم خودم باشم، خودم باشم و دماغ باشم بهتره تا این‌که کسی دیگه باشم و خوش باشم.» حتی از این نیز فراتر می‌رود و سوما را «مسیحیت بدون اشک و آه» معرفی می‌کند و در دنیای متمدن صنعتی دین را مساوی با اقیون می‌نامد. «ولی مردم، امروزه اصلاً تنها نیستند. ما آنها را وادار می‌کنیم که از تنهایی بیزار باشند و زندگی‌شان را طوری ترتیب می‌دهیم که تقریباً محال است گرفتار تنهایی شوند.»

انسان در دنیای متمدن با مفهومی به نام خلوت روبه‌رو نیست و این تصویر را ما امروز در حضور شبکه‌های اجتماعی به وضوح تجربه می‌کنیم که با اشتراک گذاشتن تمام اوقات خود خلوتی برای خویش باقی نگذاشته‌ایم. «شخصیت وحشی در شهر متمدن لندن، از این جهت ناراحت بود که هرگز نمی‌توانست از فعالیت‌های اجتماعی مفری برای خود پیدا کند، هیچ‌وقت قادر نبود بدون دغدغه با خود خلوت کند.»

زمانی که این تمدن می‌تواند محقق شود در این کتاب این‌طور توصیف شده: «تمدن صنعتی موقعی امکان دارد که ترك نفسی در کار نباشد. پیروی از امیال نفسانی در حدی که حفظ‌الصحه و اقتصاد اقتضا می‌کند، در غیر این صورت چرخ‌ها از حرکت بازمی‌مانند.» پیروی کامل از نفس اماره موقع و موضعی است که تمدن امکان وقوع پیدا می‌کند و در چنین جهانی نظیر «عفت» نه تنها معنایی ندارد بلکه مخل نظم موجود است و در نبود گناهانی که پایه آنها بر کسب لذت بیشتر است توسعه پایدار که تمدن نتیجه آن است امکان پیدا نمی‌کند؛ «عفت یعنی شورو هیجان، عفت یعنی مرض عصبی. و شورو هیجان و مرض عصبی یعنی عدم ثبات. عدم ثبات یعنی اضمحلال تمدن. تمدن پایدار بدون وجود خیلی از گناه‌های لذت‌ناک امکان ندارد.»

رمان «دنیای قشنگ نو» و مقاله سیدمرتضی آوینی بر این کتاب را باید خواند تا بهتر با نظری آشنا شد. این کتاب با تمدنی که در آن انسان‌ها ارزشی ندارند مخالف است و آن را آلوده‌کننده انسان معرفی می‌کند: «تمدن خوردم. تمدن مسموم کرد؛ آلوده شدم. خطاکاری خودم را خوردم.» این جملات که در بخش پایانی کتاب آمده تصویر انسان رانده شده از درگاه الهی که به خاطر خوردن میوه ممنوعه، مطرود واقع شده را یادآوری می‌کند. ☞